

آموزش جوانمردی و پرورش جوانمردان

بررسی اندیشه‌های ملا عبدالرزاق کاشانی در کتاب «تحفه‌الاخوان فی خصائص الفتیان»

دکتر کیومرث فلاحی*

میان کردان، پیروان اهل حق، خود را یارسان و مرامشان را آیین یاری می‌نامند. به زبان تازی امروز هم، مرد کاری و هوشیار و چالاک را «عیار» می‌گویند و در خصوص واژه عیار گفته‌اند: «رجلاً عیار اذا كان كثير الطواف والحرکه ذکیاً».

برخی نیز واژه «عیار» را هم ردیف دزد و طرار و «شبرو» دانسته‌اند، و پیداست که این نامها به عمد از سوی مخالفان ایشان، بدانها داده شده است.

پیشینه جوانمردی و عیاری

گر همی این به عقل خویش کند
هوشیارانند و جلد و «عیار»
(ناصر خسرو)

پیشینه تاریخی عیاران را باید در ایران باستان و در آیین مهریان جست‌وجو کرد، کنکاشهای تاریخی نشان می‌دهد که میان «آئین مهر» و «رسم و راه جوانمردی»، پیوندی تاریخی و فکری وجود دارد، می‌دانیم که گسترش جهانی آئین مهر به دوره اشکانیان می‌رسد، این آیین از ایران به روم می‌رود. بنا به روایت‌های تاریخی، دین مهر به وسیله دزدان دریایی آسیای صغیر به روم راه یافت، مهریان در ایران و روم دارای روشها و سنت‌هایی بودند که همگونی زیادی با آداب عیاران و جوانمردان داشت. به هر حال رشته همبسته بودن عیاران به مهریان به دوره ساسانیان و شاید پیشتر از آن کشیده می‌شود، در آغاز

سوی زلفش رفتم و دیدم که در بند دل است
جز من شبرو کی داند مکر آن «عیار» را
(خاقانی)

«جوانمردی»، «فتوت» یا «عیاری»، شیوه‌ای است که رادمردان این سرزمین، پیش از اسلام و در دوران اسلامی پیش گرفتند. این روش یکی از راههای تربیتی و پرورشی در جامعه اسلامی سده‌های میانه هم بوده و از سالهای پایانی سده دوم هجری و پس از آن به صورتی همه‌گیر وجود داشته است، عیاران و جوانمردان پایبند اصول اخلاقی و چارچوبهای ویژه‌ای در زندگی خویش بودند که رفته رفته با تصوف آمیخته گشت و به صورت آیین فتوت درآمد. آنان شیوه مبارزه خاص و جوانمردی را پیشه خود ساخته بودند و خود را «عیار» می‌خواندند. عیار به معنای زیرک، چالاک، حیل‌باز، مکار و جوانمرد آمده است. آنچه در فرهنگ‌نامه‌ها درباره واژه عیار نوشته شده است، حکایت از آن دارد که این کلمه در بردارنده مفهوم چالاک‌گی و شجاعت و جوانمردی است، «ملک الشعراى بهار» بر این باور است که: عیار در لغت عرب ریشه و اصلی به معنی خود ندارد و در فرهنگ‌های عربی هم معنی درستی برای این واژه بیان نشده است و چنین به نظر می‌رسد که این لفظ عربی گشته و از فارسی گرفته شده باشد، اصل این کلمه در پهلوی قدیم «ادی‌وار» بوده و بعدها «ایی‌وار» و «اییار» و در زبان دری «یار» شده است (ملک الشعرا بهار). هنوز در

*استادیار پژوهشکده تعلیم و تربیت

دوره اسلامی، انجمنها و گروههای فتیان و جوانمردان و عیاران در بغداد و دیگر جاها وجود داشته‌اند، «ماسینیون» به درستی «گمان می‌برد که این مورد از سازمانهای صنفی شهر مداین (تیسفون) پایتخت ساسانیان آغاز شده است و ضمن یادآوری دیگر نکته‌ها، به این مطلب اشاره می‌کند که پس از علی بن ابی طالب (ع)، «سلمان فارسی» که زاده ایران بود، مهمترین شخصیت مورد علاقه فتیان شمرده می‌شد. «سلمان» ارتباط خاصی با شهر مداین داشت و پس از مرگ نیز در همان جا به خاک سپرده شد. چگونگی سازمانها و انجمنهای فتوت بطور کامل بر ما روشن نیست (انصاف پور، ۱۳۵۳). در تاریخ اسلام، فتوت نخستین بار از زمان خلیفه «الناصر لدین الله»، جلوه‌گر شد که فتیان را به دربار راه داد و خود نیز لباس فتوت پوشید. خلیفه که طرفدار علویان بود و گرایش به مذهب شیعه داشت، پس از رسیدن به خلافت به اهل فتوت گرایید و به دست «مالک بن عبدالجبار» شلوار فتوت پوشید. (حاکمی، ۱۳۸۲)

برخی از پژوهندگان به کندوکاو در واژه باستانی «میره» و ارتباط آن با آیین مهر و سلوک جوانمردان پرداخته‌اند، «میره» در زمره واژه‌های بسیار کهنی است که با نهادی اجتماعی و سازمان یافته پیوند داشته است و در دورانهای مختلف، کارکردهای گوناگون وابسته به این نهاد در نوشته‌های کهن، از آن نشانه‌هایی بر جای گذاشته است. maryan-ni «میریانی، مرینی» به مردانی جنگی گفته می‌شد که در خدمت پادشاه میتانی^۱ بوده‌اند (ویدن گرن، ۱۳۷۸) و در پی آن به انجمنی در دور دست‌های تاریخ دست یافته‌اند و رسم و سنت جوانمردی را برگرفته از آن دانسته‌اند، این پژوهندگان می‌گویند: آیین جوانمردی، جدای از محتوای رفتاری و اخلاقی مربوط به آنان، به لحاظ صوری، به معنی آیین مردان جوان است. همین معنی در برگردان عربی عنوان این طایفه، یعنی فتیان از فتی به معنی «مرد جوان، جوان» یا احداث از حدث، به معنی «جوان»، (فرقه جوانمردی در شام) و هم برنایان، وجود دارد و می‌رساند که همه در اصل ترجمه واژه مریه / مئیریه هستند. بدین ترتیب، این انجمن مردان که به طبقه جنگجویان در دوران بسیار

کهن آریایی مربوط بوده است، به منظور هدفهای سیاسی-اجتماعی، نقش خود را آن چنان متشکل در تربیت جوانان بازی می‌کرده که به صورت آیین‌هایی ریشه‌دار در آمده و به رغم مخالفت دین زرتشتی نیز همچنان بر جای مانده است، تا جایی که پس از اسلام نیز از این آیین‌ها الگوبرداری شده و با همان هدفها در جامعه بکار گرفته شده است.

عیاری و جوانمردی، در سالهای پایانی قرن دوم هجری گسترشی دوباره یافت، این نهضت را از بُعدهای گوناگون، می‌توان مورد توجه و بررسی قرار داد. نقش فتیان و جوانمردان در میان مسلکهای گوناگون فکری و عقیدتی که در ایران دوره اسلامی، جلوه‌گر شده‌اند و در حفظ بنای ملی و تربیت و واداشتن مردم به فضیلت‌های اخلاقی، سهم داشته‌اند، بسیار پررنگ و غیر قابل انکار است.

این نقش بویژه در مرحله گذار و جابه‌جایی و دست‌به‌دست شدن قدرت در خور توجه بوده است، جوانمردان در جوار و جنگالهای حوزه فرمانروایی و در نظام بخشی به حاکمیت سیاسی و دینی از نفوذی عمده برخوردار بوده‌اند و عهده‌دار وظیفه‌های مهم و پرخطر سیاسی و اجتماعی و اداری می‌شده‌اند. گفتنی است در تاریخ سیاسی و اجتماعی سده‌های میانه ایران، عیاران و جوانمردان تنها گروه سامان یافته دارای اصول اخلاقی معین و چارچوب سازمانی مشخص و مرانامه مردمی بوده‌اند. آنان در قالب دسته‌های سلحشور و هنگامه جوی از توده مردم، شبکه‌های اجتماعی خاص خود و اتحادیه‌هایی به مانند حزبهای امروزی داشتند، علاوه بر این هر یک به پیشه و صنعتی می‌پرداختند، در نزد آنها، کار و زحمتکشی و بدست آوردن نان از راه حلال یکی از خصیلت‌های پسندیده و مطلوب بوده است. هر عیار و جوانمرد، بایستی در کسب یا صنعتی مهارت می‌داشت تا با استفاده از کار خویش زندگی روزمره را پیش برد، آنان در هر شهر با نهادهای صنفی تا اندازه‌ای در پیوند و ارتباط بودند، گاهی هم از راه راهزنی و دزدی، روزی خود را پیدا می‌کردند.

عیاران مردانی شجاع، نیک‌خو، با عفت، ضعیف‌نواز و بزرگ‌منش و با بیچارگان مهربان و بخشنده بودند و به

مردانگی و پرهیزگاری و شیرین زبانی و غریب‌پروری شهرت داشتند.

از معتقدان به این نهضت می‌توان از یعقوب لیث صفاری، پهلوان پوریای ولی و گروه اخوان صفا نام برد. در قرنهای دوم و سوم هجری در خراسان و همه سرزمینهای زیر فرمان عباسیان، در میان توده‌های مردم، جوانمردان، عیاران، و فنیان مهمترین فعالان اجتماعی خراسان و سیستان بودند و در حرکت‌های سیاسی و تحول وضعیت اجتماعی و فکری جامعه، دستی داشتند. این گروه در شهرهای خراسان و سیستان و عراق، بخصوص در بغداد با آداب و سنتها و رسمهای خاص خود زندگی می‌کردند و در هنگامه‌ها و غوغاها و جنگها و سیاستها و رویدادهای تاریخی نقشی مؤثر داشتند و در خیزشهای مردمی در کنار طبقه‌های عامی و فرودست، بعنوان پیشوا یا به اصطلاح تاریخ‌نویسان فدیم «سرغوغا» شرکت می‌کردند و سرهنگان و بزرگان ایشان همواره بازیگران برجسته هنگامه‌ها و تحولات سیاسی به‌شمار می‌آمدند، ضرب شست عیاران به حدی بود که گاه ارباب دولت و وزیران از آنان کمک می‌طلبیدند و در جنگها، ایشان را به یاری می‌خواستند، برای مثال، هنگامی که در سال ۱۹۸ قمری، بغداد از سوی طاهر ذوالیمینین محاصره شد، پنجهزار عیار بغدادی با تن‌های برهنه در حالی که زنگها و صدف‌هایی در گردن و فلاخن و سنگ در دست داشتند با لشکریان طاهر با مهارت جنگیدند، چنانکه «علی اعمی» شاعر در مدح ایشان شعری سروده و عیاران را شیران جنگی و شکست‌ناپذیر نامیده است. «یکی از این برهنگان بی‌تنبان، در برابر دو هزار نفر می‌تازد و به هنگام تیراندازی می‌گوید: «بگیر این تیر را از جوانمرد عیار».

اینان گاهی با مخالفان دولت عباسی همدست می‌شدند و در گروه هواخواهان آزادی طلب در می‌آمدند. مرکز پیدایش اصلی آنان در بغداد بود که ناراضیان خلیفه و حکومت در این تشکیلات وارد شدند، در سالهای پایانی قرن دوم، در اختلاف میان امین و مأمون به طرفداری از امین برخاستند و به قول صاحب حبیب‌السیر: «امین همه آلات سیمین و زرین را آب کرد و امتعه و اقمشه را به نیم بها فروخت و خرج عیاران

کرد تا خراسانیان را دفع کند».

عیاران در جنگ‌های محلی، بیشتر بعنوان مزدور یا برای رعایت دوستی و حق نعمت و نان و نمک دخالت می‌کردند، در هنگام ضعف حکومت، شهرها را به هرج و مرج می‌کشاندند، به سراهای بزرگان و ثروتمندان دستبرد می‌زدند و با تهدید از آنان باج می‌گرفتند، در زمان جنگ، بدون سلاح کافی یا با اسلحه‌ای مختصر و با سپرهایی از حصیر قیراندود و گرز و شمشیر، یا حتا با سنگ و فلاخن، گاهی با پای پیاده، بدون ساز و برگ برای بدست آوردن غنیمت یا دفاع از سرزمین خود به مبارزه می‌پرداختند، نسبت به سرکردگان خود، حالت فروتنی و تسلیم داشتند و در اجرای دستور آنان از تثار جان دریغ نمی‌کردند، جامه مخصوص و آیین و رسم و سنتهای خاص خود را داشتند، با وجود راهزنی رعایت حق و حقوق دیگران، از جمله حق نمک‌خوارگی، حمایت از ستمدیدگان، و جلوگیری از ظلم را در نظر می‌گرفتند، عیاران به هنگام ضعف حکومت، در شهرهای بغداد، نیشابور، سمرقند و سیستان خودنمایی می‌کردند. در دوره آل بویه، عیاران بغداد، گاهی آسایش مردم را برهم می‌زدند، در ساری، همزمان با فتنه‌گران و در بیهق به هنگام فترت پس از مرگ ملک‌شاه سلجوقی، عیاران قدرتی یافتند. مسلک جوانمردی و فتوت بر اساس رفتار متین و مفید و شالوده‌آن بر اصلاح اخلاق و سازمان اجتماعی نهاده شده بود، اما روشی نیز در پاره‌ای از زمانها و در برخی از شهرهای خراسان باب شد که به رندی و لابلایگری و ابتذال میل کرد و به نام عیاری شهرت یافت، منسوبان این روش را هم عیار می‌گفتند.

عیاران در هر شهر سر کرده‌ای داشتند که او را سرهنگ می‌نامیدند. گاهی در یک شهر چند سرهنگ و دهها هزار عیار وجود داشت. گویند «یعقوب لیث صفار» هم از سرهنگان این طایفه بوده است.

عیاران سیستان:

تا هست ز نیک و بد در کیسه من نقدی

در کوی «جوانمردان» هشیار نخواهم شد

(عراقی)

در سیستان از آغاز قرن دوم، گروهی به نام عیاران یا

«شروین عیار»، «شاهوی عیار»، «زیرک عیار»، «سپندان عیار»، «آهوگیر عیار»، «تیزدندان عیار» در تاریخ مشهور است. همچنین «حسن بن زید علوی»، یعقوب لیث صفار را با لقب «سندان» یاد کرده و شاید این اسم، نام دوران کودکی یعقوب بوده است که دلیل بر ثبات رای و پایمردی او دارد. از جوانمردان دیگر «زید سیاه»، «عیار دمشقی» و «ابوالعریان» که لقبش اشاره به بی‌نوبی دارد را می‌توان نام برد.

شیوه عیاری:

کدام آهن دلکش آموخت این آیین «عیاری»
کز اول چون برون آمد ره شب زنده‌داران زد
(حافظ)

عیاران اصول زندگی و مبادی خاص مسلکی خود را داشتند که برخی عبارت بود از «خرد، راستی و مردم‌داری». جوانمرد را از سه چیز گریز نبود؛ راست بگوید، در کار شکیب کند و پاکدل باشد، بنابراین هر مرد عیار دلیر و شکیب‌پاک‌دل و پاک‌دامن بود. عیاران مردمی بی‌چیز بودند. در پی اینکه لقمه نانی بیابند و بخورند و خدمت عیاران کنند و کار را برای نام کنند نه برای نان. از دروغ‌بیزاری می‌جستند و دروغ‌گو را سخت مجازات می‌کردند و عقیده داشتند که خیانتکار باید به کیفر برسد.

عیاران و جوانمردان از هیچ کار و وظیفه شرافتمندانه ننگ نداشتند و کار و زحمت‌کشی را مایه آبرو، سلامتی، شرف، افتخار و وجدان شخص می‌شمردند؛ در کار و پیشه نیز همان اصل جوانمردی، گذشت، صداقت و رادمردی را در نظر می‌گرفتند و به هیچ‌کس ستم و زور و گرانفروشی را روا نمی‌داشتند. آنان در زمینه کار و پیشه نیز دارای آداب و روشی خاص بودند؛ چنانکه نویسنده قابوسنامه، درباره آداب و رسوم صنعتگران و پیشه‌وران جوانمرد، بحثی مفصل دارد که رهنمون پیشه‌وران عیار جوانمرد می‌باشد و بخشی از آن چنین است:

«زود کار و ستوده کار باش تا هوا خواهانت زیاد باشند، کاری که کنی به از آن کن، که هم پیشگان کنند، به اندک سود قناعت نمای، تا توانی به دروغ سخنی مگوی، به راست گفتن عادت کن، از بخل پرهیز کن، تصرف را

جوانمردان می‌زیستند که طبقه‌ای خاص از گروه‌های اجتماعی و مردمی جلد و هوشیار از مردمان عامی بودند و سنتها و رسمهای خاصی داشتند، گاهی به یاری عده‌ای برمی‌خاستند و با دسته مخالف می‌جنگیدند. از تاریخ چنین برمی‌آید که این گروه در عهد بنی عباس در بغداد و سیستان و خراسان بسیار شدند.

به گفته تاریخ سیستان، عیاران در بیشتر زمانها با مخالفان دولت عباسی هم دست می‌شدند و همواره در سیستان موقعیتی به سزا داشتند، اینان هر چند از مردم عادی بودند ولی ایده‌ها و آرزوهای گران در سر داشتند و کوشش می‌کردند تا این ایده‌ها در قالب سنتهای عیاری به ظهور برسانند، آنان در بسیاری از شهرهای ایران با دیگر هم‌کیشان خود که مردمی عادی و عامی بودند، همسوی و هم‌پیوند شدند و چون با یکدیگر وحدت داشتند به زودی پیشرفت کردند. این گروه بویژه، در سیستان بیش از جاهای دیگر شهرت یافتند و به‌خصوص جوانان ورزشکار به آنان می‌پیوستند و چون مردمی رازدار با فتوت و پاک و راست کردار بودند، جوانان نیز به شرکت در جمع آنان رغبت داشتند و تا آنجا پیش رفتند که سر دسته‌های آنان هم مورد توجه فرمانروایان قرار می‌گرفتند و به مقامهای بلند می‌رسیدند.

جوانمردان عیار، برای تأمین هزینه‌های خود به راهداری و راهبانی می‌پرداختند و عبور و مرور کالاهای بازرگانان را زیر چتر حمایت قرار می‌دادند و در برابر مبلغی هم دریافت می‌کردند که شکل نوعی بیمه‌رایبدا می‌کرد، اما اگر بازرگانی از ادای مبلغ تعیین شده سر باز می‌زد، سزای آنرا می‌دید، یکی از سبب‌هایی که برخی آنان را رازهنز گفته‌اند نیز، همین است. اما در موقعیتهایی دیگر، کار گروهی از عیاران «شبروی» بود، آنان مالهای ثروتمندان را می‌گرفتند و به فرودستان و نیازمندان کمک می‌رساندند، هر يك از این جوانمردان طرار، نامی رمزی برای خود داشتند، گاهی این نامها از وضع ظاهری و جسمانی آنها سرچشمه می‌گرفت و در پاره‌ای از دیگر، نماینده صفت خاص آنان بود. بدین‌سان نامهای «سَمَك عیار»، «شهمرد عیار»، «شیرزاد عیار»، «شه میر عیار»،

پهلوانی هم‌ردیف است و کسانانی از آنان چون «پوریای‌ولی»، شایسته بدست آوردن مقامی در حد قدیسان شده‌اند. پیروان آیین عیاری، «مروت و جوانمردی» را بر سه اصل استوار می‌دانستند: اول یکی بودن گفتار و کردار، دوم راستگویی، سوم شکیبایی در کارها.

«قابوس و شمشگیر» می‌گوید: اصل جوانمردی سه چیز است: یکی آنچه بگویی، بکنی، دوم آنکه راستی در قول و فعل نگاه داری، سیم آنکه شکیب را کار بندی، زیرا که هر صفتی که تعلق دارد به جوانمردی، در این سه چیز است. (عنصرالمعالی، ۱۳۸۰)

به عقیده عیاران جوانمردترین مردم آن است که دلیر و بردبار و شکیبا باشد، به وعده خود وفا کند، پاکدل و پاک چشم باشد، زیان کس به سود خود نخواهد، مردم آزار نباشد، به اسیران تعدی نکند، بیچارگان را یاری رساند، از ستمدیدگان دفاع کند، راست گوید، به صاحب سفره‌ای که نمک خورده است، بدی نکند، در شبروی ماهر باشد، در حیلست استاد باشد، نکته‌گوی و نکته‌سنج باشد، بر دیده و نادیده غیبت نکند، نان دادن و راز پوشیدن از کارهای آنان بود، حق نان و نمک را گرامی می‌داشتند و تلافی می‌کردند، گناه خود را به گردن دیگری نمی‌گذاشتند، محل گرد آمدن آنان را یتیم‌خانه می‌گفتند و شاید این نام‌گذاری به علت آن بود که جوانمرد، پس از ورود به جرگه عیاران بایستی به خود متکی می‌بود، نه پدر و مادر. فتیان تا جان داشتند در خدمت کسان می‌ماندند که از آنان فداکاری دیده بودند و می‌گفتند: یار ما کسی است که غمخوار ما باشد و کار ما را به مراد رساند، آنان در امانتداری به کمال بودند، زینهار می‌دادند و می‌گفتند: جوانمرد غدر نکند با دوست دوست با دشمن دشمن باشد. در کارها صبر و شکیبایی داشتند و پناهنده را هرگز تسلیم نمی‌کردند.

سازمان عیاران:

هر چند که «عیاری» پر حیل و طراری این محنت و بیماری بر من می‌پسندای یار (مولانا)
عیاران برای خود سازمانی نهادینه شده داشتند،

به کار بند و بر فرو تر خود به بخشای. زبون گیر مباش، بر کودکان، زنان و یاران در معاملات فزونی مجوی. از غریبان بیشی خواه، در تجارت شرمگینی مکن، سخن نیکودار، به سنگ و ترازوی درست وزن کن، با عیال خود دورنگ و دو کیسه مباش و با انبازان خیانت مکن، پرهیزگار باش، اگر دستگاه باشد، قرض غنیمت‌دان، سوگند به دروغ مخور و ربا مده، سخت معاملت مباش، اگر بر دوستی سیم دادی؛ چون دانی که بی طاق است، تقاضا پیوسته مکن، نیک دل باش تا نیک باشی».

و در پایان این نصیحت‌ها و رهنمودهای آیین پیشه‌وری، که مخصوص جوانمردان است، چنین می‌گوید: «هر پیشه‌وری که بر این جمله باشد که من یاد کردم، جوانمردترین همه پیشه‌وران باشد و هر قومی را در صنایع بدان صنعت اندر که باشد در جوانمردی طریق است.» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۰)

این ویژگیها که یاد کرده شد، سالیان دراز در میان لوطیان، داش مشتی‌ها و پهلوانان رواج داشت و سینه به سینه نگاه داشته می‌شد و هنوز هم در میان باورمندان یارسان در ایران و کاکه‌ای‌های افغانستان، بارقه‌هایی از آن دیده می‌شود، به این بیت حافظ باور دارند که:

«تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین «عیار»
تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو»

و چون چنین است؛ پس باید خوب زیست و از مردم آزاری و خیانت و دروغ‌گویی و چاپلوسی و مردم‌فریبی دوری جست، و کوشش کرد تا در زندگی مردم‌درد بود.

راه و رسم عیاران:

سرفدا کردن و چون عیاران
جان به کف بر در جانان رفتن
(عطار)

«فتوت» در آغاز مفهومی اخلاقی بوده است و معتقدان به آن، تمامی صفتهای نیکویی را که در گستره خیالشان طی شده‌ها و عصرها برای «انسان آرمانی» تصور می‌کرده‌اند در شخص «فتی» و «جوانمرد» می‌دیده‌اند.

جوانمردی با سخاوت و بخشندگی و همت و

ساماندهی ورده بندی آنان به گونه زیر بود:

- ۱- هر ده تن عیار زیر نظر سرپرستی به نام «عریف» انجام وظیفه می کردند.
- ۲- هر ده تن عریف که با زیر دستانشان صد نفر می شدند، از سرپرستی به نام «نقیب»، فرمان می بردند.
- ۳- هر ده نقیب سرپرستی به نام «قائد» یا «سرهنگ» داشتند که در حقیقت فرمانده ۱۰۰۰ تن بود.
- ۴- هر ده قائد یا سرهنگ نیز زیر فرمان یک «امیر» بودند.

جامه و پوشش عیاران:

سعدی سر سودای تو دارد نه سر جان
هر جامه که «عیار» بیوشد کفن است آن

عیاران پارچه ای سرخ یا زرد رنگ به گردن و بطور معمول لنگی بر میان می بستند، دستمالی که لوطیان و داش مشتی ها در سده های بعد به گردن می انداختند، از این پوشش عیاران مایه گرفته است. کلاه خودی بر سر می گذاشتند که تاروی چشمان آنان را می پوشانید. آنان لباس مخصوصی به نام «لباس الفتوت» می پوشیدند، در این لباس، بالاته برهنه بود و شلواری به نام «سراویل» به پامی کردند. سراویل یا شلوار فتوت پوشیدن نشانه پاکی و دوری گزیدن از لذات نفسانی بود. بازمانده این رسم هنوز در پوشش ورزشکاران زورخانه برجا مانده است. جوانمردان گاه جامه مبدل بر تن می کردند. لباسهای مردانه و زنانه به هنگام ضرورت به کار عیاران می آمد، هنگامی که آنان می خواستند برای انجام دادن امر مهمی به جای دیگری بروند، برای آنکه شناخته نشوند، هر بار به شکلی و لباسی درمی آمدند. حضرت مولانا از این رویه عیاران در شعر خود سود برده است:

«هر لحظه به شکلی بت «عیار» در آمد
دل برد و نه نهان شد»

از دیگر آداب عیاران میان بستن «آیین شد» بود که نشان شجاعت و خدمت گزاری محسوب می شد. عیاران پیش بندی به نام «نوطه یا محزم» به کمر می بستند که نشان از به کارزار رفتن داشت. مهربان باستان در زمان تشرف «کمر» و زرتشتیان نیز به هنگام بلوغ «گستی» می بستند، این آیین هنوز در میان پیروان اهل حق جای

دارد.

سلاح و ابزار عیاران:

مردانه به کوی یار در شو
از خنجر هر «عیار» مندیش
(عطارد)

عیاران به طور معمول کمندی در دست داشتند، آنان در کمند انداختن، شمشیربازی و نقب زدن ماهر بودند، از کوهها و دره ها به آسانی می گذشتند و راه میان بر را برمی گزیدند، ابزار آنان کارد برای دفاع، سوهان برای بریدن قفل و بند، به هنگام اسیر شدن بود، از انبر و گاز انبر و فلاخن بعنوان سلاح بهره می جستند، با گروه های آهنی، دشمنان را به قتل می رساندند و از همه مهمتر «کمند» مهمترین وسیله آنان بود، اسلحه اصلی آنان فلاخن بود و بعضی در به کارگیری آن چنان ماهر بودند که با فلاخن ماهی را از روی طبق ماهی فروش، چنان به بیرون می افکندند که ماهی فروش از آن آگاهی نمی یافت. کار عیاران در شهرها شبگردی و شبروی و جنگ و گریز با عسسان و شرطه ها و مأموران دولت و تهدید ثروتمندان و کار به دستان و زبردستان برای دفع ستم و جور بود.

یکی دیگر از ابزارهای عیاران که از آن بهره زیاد می بردند، داروهای گوناگون بود که به منظور بیهوش ساختن دشمن و همچنین برای تغییر رنگ صورت و رخسار به کار می رفته است.

داروی بیهوشی که در کتابهای عیاری از قبیل سمک عیار، داراب نامه و امیر حمزه و امیر ارسلان رومی از آن به نامهای دارو، شبیرک، پروانه عیاری، حقه عیاری و نمک آتش دردمندان یاد شده، همه با ابزارهایی برای دشمن به کار برده می شد. این دارو را عیاران در میان کمر بند و یا پس گوش خود پنهان نموده و به گونه معمول برای بیهوش ساختن رقیب، چند گونه به کار می بردند. گاهی دارو را در میان ظرف نوشابه حریف می انداختند؛ یا اینکه آنرا با حلوا و غذا آمیخته ساخته و به حریف می خوراندند، گاهی نیز امکان داشت که دارو را به گونه دود یا گاز بیهوشی به کار بگیرند.

در داستان (سمک عیار) آمده است که: یک بار (سمک)

ورزش و نیرومندی تن در میان عیاران:

هر عیار بایستی در نیرومندی تن، چون قدرتمندی و توانایی روان می کوشید. در اینجا نیز می بینیم، جوانمردان یکی از سنت‌های «مهریان» باستان را پاس می داشته‌اند، چنانکه مرحله سوم از «آیین تشریف به مهر»، مقام «سربازی» بود، در این مرحله آنان به تمرینهای سخت بدنی می پرداختند و پس از رسیدن به آمادگی جسمانی به مقام «جنگی» راه پیدا می کردند. (حامی، ۱۳۵۵) عیاران هم به دو گونه ورزش دست می یازیدند، یکی ورزشهایی که میان آنان و سپاهیان مشترک بود؛ مانند: اسب سواری، مهارت در به کار بردن سلاح، ناوک اندازی، اصول و فنون کشتی گیری و پهلوانی، تیراندازی و دیگر ورزشها و تمرینهایی که ویژه عیاران و جوانمردان بشمار می رفت و هر جوانمرد و عیار پیشه‌ای موظف به فرا گرفتن آن بود؛ مانند: کمنداندازی، داریازی، بالا رفتن بر فراز دیوار، در تاریکی فعالیت کردن، شب‌روی و شبگردی، تحمل به ضربه و شکنجه، آموختن گونه‌های شطاری و طراری، کارنامه‌بری و اخفای سند. آیین‌های زورخانه‌ای ایران بازمانده این سنت جوانمردان است که به نوبه خود ریشه در راه و رسم مهریان قدیم دارد و با مطالعه در آیین مهرپرستی، به بعضی شباهتهای شگفت آور میان آئین مهر و آئین زورخانه ایرانی بر می خوریم. (بهار، ۱۳۶۲)

نهیضت عیاران سیستان:

گرچه عیاران در بسیاری از شهرهای ایران ظاهر شدند، ولی جز در سیستان، در هیچ جای دیگری نتوانستند سازمان منظم سیاسی برقرار سازند. پیشرفت عیاران سیستان به سبب‌های جغرافیایی و سیاسی و اجتماعی بود، از جمله اینکه، فاتحان عرب و کارگزاران خلیفه عباسی، ماهیگیران و حصیربافان فقیر سیستان را برای دریافت باج و خراج آزار می دادند، پس از آن در پی فقری در میان مردم سیستان فراگیر شد که دودستگیهای اجتماعی را دامن زد و عیاران از این هرج و مرج به نفع خود و به ضرر حکومت مرکزی سود بردند، آنان به یاری مظلومان برخاستند و ستمکاران و مالداران

را دشمنانش اسیر کردند؛ چون او را پالیدند، چیزهایی از وی به دست دشمن افتاد که یکی هم داروی بیخودی است: «او را جستند، دشنه و کمر و کیسه دارو از میان سمک بگشادند». (ارجانی، ۱۳۶۳)

تغییر شکل و چهره:

چو «عیاران» بی جامه میان جمع درویشان درین وادی بی پایان یکی «عیار» بنماید (عطار)

تغییر شکل و چهره به وسیله دارو و لباس در بین عیاران به چند گونه معمول بوده است؛ بدین معنا که عیاران خود را به گونه بازرگانان، خوانسالاران، فراشان، طبیبان، بازیگران می آراستند و یا در پوشش ساقی، رقص، خرده فروش، عطار دوره گرد، موسیقی نواز، سقا، قصاب، دکاندار، رمال، ستاره‌شمار، قلندر، چوپان، ساریان، مسگر و آهنگر؛ درمی آمدند و پس از آن به سوی هدف خود روان می شدند.

ورود به جرگه عیاران:

همیشه ترسد از او خصم ملک و دشمن و دین چنانکه مردم غماز ترسد از «عیار» (قطران تبریزی)

ورود به دسته عیاران با مراسم خاصی انجام می شد و شرایط ویژه‌ای داشت. برای شخص تازه وارد، مراسم تحلیف و سوگند برگزار می گشت، و در جرگه یاران بایستی واژه‌هایی از سر صدق بر زبان می آورد، به یزدان دادار کردگار، به نور و نار، به مهر و نان و نمک مردان و نصیحت جوانمردان قسم می خورد و تعهد می کرد که خیانت نکند. سوگندهای دیگر «قسم به اصل پاکان و نیکان، به جان پاکان و راستان، به روان پاکان، به مردان عالم، به محبت جوانمردان، به قدح مردان، به سر تو که عزیز است، به زند و پازند و مانند این‌ها» بوده است.

در داستان سمک عیار، جوانمردان با هم سوگند یاد می کنند که: «با هم یار باشیم و دوستی کنیم و به جان از هم باز نگردیم و مکر و خیانت نکنیم و رضا بدهیم و کار به مراد بگردیم». (ارجانی، ۱۳۶۳)

خود تقسیم کرد.

خیزش‌های عیاران از سویی ریشه طبقاتی و از دیگر سو بنیانی ملی داشت، این خیزشها سپس به صورت سرکشی توده‌های مردم درآمد، رفته‌رفته گسترش یافت تا اینکه با ماهیت مردمی و خصلت ضد استبدادی شهرت یافت. اما در آغاز، نه تنها اشراف با آنان همکاری نمی‌کردند، بلکه با کارگزاران خلیفه بر ضد آنان، همراه بودند، حتّاً عیاران مزدوری را بر ضد عیاران آزاد اجیر می‌کردند اما چون کار آنان بالا گرفت، گروه‌های فرادست هم از طاهریان و عاملان خلیفه ناامید شدند و به یاری عیاران شتافتند.

در آراء و احوال کسانی چون ابوسعید ابی‌الخیر، ابومسلم خراسانی، بابک خرم‌دین، حسنک وزیر، شمس‌الدین ملک داد تبریزی، طرفداران شیخ صفی‌الدین اردبیلی، قزلباشان هوادار صفوی و... شباهتهای انکارناپذیری با مرام و مسلک فتیان وجود دارد. گروه «اخیه» یا «اخیان» که در پایان دوره سلجوقی ظهور کردند نیز در شمار فتیان و اهل فتوت بوده‌اند، پیروان این فرقه، غریب‌نواز بودند، به مسکینان طعام می‌دادند، دستگیر بیچارگان بودند، حاجت نیازمندان را فراهم می‌آوردند و دست ظالمان را کوتاه می‌کردند. روزها در پی کار خود می‌رفتند و شبها در زاویه‌ای^۲ که در آن فرشها، چراغها و دیگر لوازم مورد نیاز فراهم آمده بود، گرد می‌آمدند و از مسافران و غریبان پذیرایی می‌کردند. افراد این فرقه را «اخی» خطاب می‌کردند. (معین، ۱۳۷۱)

آیین عیاری و مسلک جوانمردی در سیر تاریخی خود و در گذر زمان با آموزه‌های عرفانی و باورهای شیعی گره خورده و شاخ و برگهای تازه‌ای گرفته و پس از حمله مغول در کسوت تازه‌ای ظاهر شده است، در میانه سده‌های هفتم تا نهم، ثوربیسین‌های این آیین کوشیده‌اند تا این باورها را، هر چه بیشتر با اعتقاد اسلامی پیوند بزنند، در میان این اندیشمندان عیار، «ملاکمال‌الدین عبدالرزاق کاشی» جایگاه ویژه‌ای دارد.

کمال‌الدین عبدالرزاق

«کمال‌الدین عبدالرزاق» فرزند جلال‌الدین کاشانی،

بی‌انصاف را گوشمال دادند، مورد دیگر استقبال جوانان از مرام عیاران بود، جوانان که همواره طرفدار برکنند و آزادی مردم هستند، چون جوانمردی و پاکی عیاران را دیدند به سوی آنان شتافتند و در جرگه آنان درآمدند. فاصله جغرافیایی سیستان که از دستگاه خلافت بسیار دور بود و ضعف حکومت طاهریان نیز یکی از علت‌های پیشرفت عیاران به‌شمار می‌رود.

یعقوب و عیاران:

همه تاریخ‌نویسان از ارتباط یعقوب با عیاران و شغل عیاری او یاد کرده‌اند، پدر یعقوب لیث که مردی گمنام بود و به رویگری روزگار می‌گذراند، کارگاهش محل آمدوشد عیاران بود. پسرش یعقوب آنچه به دست می‌آورد با عیاران خرج می‌کرد و به گفته نویسنده «حبیب‌السیر»، با بعضی صبیان خرج می‌کرد. بعدها نیز، یعقوب به هنگام رویگری ماهیانه ۱۵ درهم داشت که همه را با عیاران صرف می‌کرد و اخلاق و رفتار او باعث شد که کم‌کم به مقام سرهنگی آنان برسد، وی عیاران خود را برای راهنمایی کاروانها و اخذ راهداری به پیرامون سیستان می‌فرستاد، کم‌کم با عیاران دیگر شهرها ارتباط پیدا کرد. یعقوب از مردم توانمند برای خرج عیاران باج می‌گرفت، گویند در آغاز کار، از جمله دوستان او پسر فرقد بود که پدری ثروتمند داشت، وی به عیاران گفت: «من امروز از پسر فرقد چیزی می‌گیرم که با منت بدهد.»

عیاران گفتند اگر چنین کردی سرهنگی تو بر ما یقین شود، یعقوب به خانه فرقد رفت و صندوقخانه او را در نظر گرفت و گفت من از کارگزار خلیفه رنجیده‌ام، اگر مرا پشتیبانی باشد او را برگیرم و اگر کسی توشه‌ای بمن دهد پس از آن خود را به دیار دیگر رسانم، پسر فرقد گفت من پشتیبان تو هستم، یعقوب در نیمه شب به خانه پسر فرقد رفت کیسه‌های زر را گشود، اما چیزی بر نداشت، و نامه‌ای نوشت که من زرها را به دست آوردم اما نبردم، چون مردی با مروت هستی به پنج هزار درهم نیاز دارم، آنرا در کیسه‌ای ریخته در نزدیک ریگ الجنان پنهان کن اگر نکردی زبانت به تورسد، روز دیگر، پسر فرقد کیسه‌ها را باز ولی گنج خود را درست یافت و نامه را دید، پنج هزار درهم به همان جا برد، یعقوب آنرا بین دوستان

جمعه»، «شرح جز کمیل»، «لطایف الاعلام فی اشارات الافهام»، «حلیه الابدال»، «شرح تائیه ابن فارض»، «رساله قضا و قدر»، «شرح منازل السائرین خواجه عبدالله»، «تعلیق بر شرح فصوص الحکم محی الدین عربی» و کتاب «تحفه الاخوان فی خصائص الفتیان» اشاره داشت.

تحفه الاخوان فی خصائص الفتیان

چو دانش داری و هستی خردمند
بیاموز از «فتوت» نکته ای چند

(عطار)

کتاب «تحفه الاخوان» به دوزبان عربی و فارسی نوشته شده است و دارای یک دیباچه، دو فصل و یک خاتمه می باشد. این کتاب یکی از معدود نوشته هایی است که اطلاعاتی جامع درباره جوانمردان و فتیان می دهد. در این نوشتار برای درک بهتر و بهره وری بیشتر از این کتاب، از هر دو منبع فارسی و عربی استفاده شده است.

تأثیر کتاب تحفه الاخوان بر دیگر نوشته ها

این کتاب پس از نگارش مورد توجه اهل ادب و عرفان قرار گرفته است به طوری که کتابهای «نفیس الفنون فی عرایس العیون» شمس الدین محمد محمود عاملی از علمای سده هشتم، و «فتوت نامه سلطانی» ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری و «طرائق الحقایق» محمد معصوم شیرازی، از آن مایه گرفته اند.

دیباچه کتاب

مقدمه کتاب «تحفه الاخوان»، شامل چهار فصل است، ملا عبدالرزاق در این چهار فصل به بیان حقیقت فتوت، منبع و مظهر آن، مأخذ و مبدأ این طریقت و مبادی آن می پردازد:

بیان حقیقت

در این بخش به شرح و وصف فتوت و جوانمردی پرداخته شده است، صاحب کتاب عقیده دارد: «زمانی که فضیلت های اخلاقی بر رذیلتها غالب شوند، جوانمردی و فتوت ظاهر می گردد.» «... فتوت عبارت است از ظهور نور و استیلاء آن بر ظلمت نشأت تا تمام فضایل در

از عالمان و ادیبان بزرگ قرن هشتم هجری به شمار می رود، وفات او را در تاریخ سوم محرم سال ۷۳۶ هجری قمری نوشته اند. وی در شریعت، مجتهدی مسلم و در طریقت عارفی واصل است. به روایت مولانا عبدالرحمن جامی در کتاب «نفحات الانس»، کمال الدین عبدالرزاق بار کن الدین علاء الدوله سمنانی معاصر بوده است. «میان ایشان در قول به وحدت وجود، مخالفت و مباحثات واقع است و در آن معنی به یکدیگر مکتوبات نوشته اند.»^۳ (جامی، ۱۳۷۰)

کمال الدین عبدالرزاق در عرفان شاگرد و پیرو شیخ نورالدین عبدالصمد علی نظنزی اصفهانی^۴ و شیخ ظهیرالدین عبدالرحمان فرزند نجیب الدین علی بزغش شیرازی^۵ است.

این دو شیخ از مریدان و تربیت شدگان شیخ نجیب الدین بزغش و او نیز شاگرد و پرورش یافته شیخ شهاب الدین سهروردی^۶ بوده است. دانستنی است که برخی از اندیشه های «سهروردی» نیز بی شباهت به نهضت جوانمردان نیست. وی در کتاب «کلمه التصوف»، ریشه های آیین جوانمردان را از پیش از دوره اسلامی و در ایران قدیم جستجو و آنرا تا زمان خود پی گرفته است. سهروردی می گوید: «در میان ایرانیان گروهی بودند که به حق راهنمایی می کردند و حکیمانی دانشمند بودند که به مجوس شباهتی نداشتند، و بر آن طریق گام زن نبودند، و ما حکمت نوری شریفه آنان را، که ذوق افلاطون و کسانی که پیش از او بودند، گواه آنست، در کتاب موسوم به «حکمه الاشراق» و مانند آن، زنده گردانیدیم.» (معین، ۱۳۷۱).

به هر حال کمال الدین عبدالرزاق را می توان با دو واسطه شاگرد شهاب الدین سهروردی نامید و تأثیر شیخ را در نوشته هایش یافت.

جدای از عقاید سهروردی، رگه هایی از تأثیر امام محمد غزالی و کتاب پرآوازه «احیاء العلوم» و آثار «ابن مسکویه» در آثار ملا عبدالرزاق نمایان است.

از «ملا عبدالرزاق کاشانی» آثار بسیاری به فارسی و عربی به جای مانده است که از آن همه می توان به «اصطلاحات صوفیه»، «رساله فی تعیین السنه الالهیه»، «تأویلات»، «تفسیر آیه الكرسي»، «تفسیر سوره

نفس ظاهر شود و رذایل منتفی گردد.»^۷ «فتوت نشانه قرب حق است.»^۸

پایه و اساس جوانمردی و فتوت، مروت است، مروت نشانه سلامت و صفای فطرت است. مروت به کمال نمی‌رسد، مگر اینکه با عفت و عفاف همراه باشد «مدار مروت عفاف است، چون عفاف تمام شد، مروت تمام باشد.»^۹

جوانمردی با ترس و جبن همخوانی ندارد، جوانمرد دل شیر دارد و او را از سختی و گزند باکی نیست. شجاعت پایه فتوت است و برای دستگیری از ستمدیدگان و مظلومان شرط و لازمه جوانمردی است. «مدار فتوت شجاعت است، چون شجاعت به کمال رسید، فتوت تمام باشد.»^{۱۰}

«ملا عبدالرزاق» در پی جستجوی حقیقت و ریشه فتوت به آیه ۱۲ سوره کهف اشاره می‌کند زیرا اصحاب کهف نمونه‌های واقعی فتوت بودند و شجاعت و عفت را پاس می‌داشتند.

«أَتَاهُمْ فِتْنَةٌ أَمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزَدْنَاهُمْ هُدًى»، اینان (اصحاب کهف) جوانمردی چند بودند، به خداوند خویش بگرویدند، و ایشان را راهی راست افزودیم. «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» و دل‌هایشان را با محبت و ایمان استوار کردیم.

منبع و مظهر فتوت

کمال‌الدین عبدالرزاق بر این باور است که جوانمردی در سایه ولایت رشد می‌کند. ولی و امام، سرمنشأ جوانمردی است و فتوت نیز لازمه ولایت است. در اینجا دیدگاه‌های شیعی و محبت اهل بیت در کلام عارف ما پدیدار می‌شود که می‌فرماید: «چون مقرر شد که فتوت مبنی و اساس ولایت است و مبدأ و قاعده آن، پس هر کجا ولایت ظاهر شود، فتوت کمال یافته.»^{۱۱}

مأخذ فتوت و مبدأ این طریقت

صاحب تحفه الاخوان، مبدأ آیین جوانمردی را به روزگار پیامبر گرامی اسلام می‌رساند و علی (ع) را سالار جوانمردان و نخستین فتیان می‌داند و در این خصوص داستانی شگفت را باز می‌گوید:

«در خبر است که پیامبر - علیه الصلوة والسلام - روزی با جمعی نشستند بود، شخصی در آمد و گفت: «یا رسول الله در فلان خانه مردی و زنی به فساد مشغولند». فرمود: «ایشان را طلب باید داشت و تفحص کردن». چند کس از صحابه در احضار ایشان دستوری خواستند، هیچ يك را اجازت نداد. امیر المؤمنین علی - علیه السلام - در آمد فرمود: «یا علی تو برو و ببین تا این حال راست است یا نه؟»

امیر المؤمنین علی بیامد، چون به در خانه رسید، چشم بر هم نهاد و در اندرون رفت و دست بر دیوار می‌کشید تا گرد خانه برگردد و بیرون آمد. چون پیش پیامبر رسید گفت، «یا رسول...»، گرد آن خانه بر آمد، هیچ کس را آنجا ندیدم» پیامبر - علیه الصلوة والسلام - به نور نبوت بیافت. فرمود که: «یا علی انت فتی هذه الامه»، ای علی: تو جوانمرد این امتی.^{۱۲}

بعد از آن قدحی آب و قدری نمک خواست، «سلمان فارسی» آن را حاضر کرد، رسول علیه الصلوة والسلام کفی نمک برداشت و گفت: «هذه الطریقه»^{۱۳} و در وی افکند و کفی دیگر برداشت و گفت: «هذه الحقیقه»^{۱۴} و در او انداخت و به علی داد تا قدری باز خورد و گفت: «أنت رفیقی و أنا رفیق جبرئیل و جبرئیل رفیق الله تعالی»^{۱۵} و بعد از آن «سلمان» را فرمود تا رفیق علی شود و قدح از دست او باز خورد... بعد از آن زیر جامه خود در علی پوشانید و میان او در بست و فرمود که: «أکملک یا علی»، یعنی ترا تکمیل می‌کنم.

و مأخذ فتوت و اصل این طریقت این حدیث است.^{۱۶}

کاشانی آنگاه به تفسیر و شرح این روایت می‌پردازد و «آب» را به دانش و حکمت و «نمک» را به عدالت و «زیر جامه پوشانیدن» را به عفت و «میان بستن» را به شجاعت تعبیر می‌کند و نیک می‌دانیم که این چهار صفت رکن و پایه‌های فتوت و جوانمردی می‌باشند.

«قدح» آب اشارت است به علم و حکمت و نمک اشارتی است به صفت عدالت که کمال فضایل اخلاق است، چه صحت و قوت نفس انسانی نبود الا به فضایل اخلاق، و هیچ خلق استقامت نپذیرد و به صلاح نینجامد و کمال نیابد الا به عدالت، چنانکه صحت و قوت بدن

برای دستیابی به این صفات، اسباب لازم است، به قول عارف ما: «اصل الباب این اسباب و ملاک این امور (حیا) است.»^{۲۶}

پیامبر بزرگوار پروا و حیا را نشانه ایمان دانسته است. «الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ»

و علی (ع) می فرماید: «مَنْ كَسَاءَ الْحَيَاءِ ثَوْبَهُ لَمْ يَرِ النَّاسَ عَيْبَةً» هر کس به صفت حیا موصوف باشد، هیچ عیب از او ظاهر نگردد. حیا منشأ فضیلت عفت است و عفت پایه مروت و فتوت است.

اصول فتوت

مبانی و اصولی که فتوت بر آن بنا گشته و جوانمردی به آن قوام گرفته است هفت مورد است که در روایتی از امام علی (ع) به آنها اشاره شده است.

«أَصْلُ الْفُتُوَّةِ الْوَفَاءُ وَالصَّدْقُ وَالْأَمْنُ وَالسَّخَاءُ وَالتَّوَضُّعُ وَالنَّصِيحَةُ وَالْهُدَايَةُ وَلَا يَسْتَأْهِلُ الْفُتُوَّةَ الْأَمَنُ يَسْتَعْمَلُ هَذِهِ الْخِصَالَ»^{۲۷}

پایه و اساس جوانمردی عبارت است از: وفا، راستی، امنیت درونی، سخاوت‌مندی، فروتنی، بند، هدایت طلبی، کسی اهل جوانمردی نمی گردد مگر به این ویژگیها آراسته شود.

ملا عبد الرزاق می گوید: «اصل فتوت این هفت خصلت است و هر که را مستعمل این خصال نباشد، مستحق اسم فتوت نبود»^{۲۸}.

در حدیثی دیگر امام علی (ع) در پاسخ پرسشی از امام حسن مجتبی (ع) که از فتوت پرسیده بود، می فرماید: «هِيَ الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَالتَّوَضُّعُ عِنْدَ الدَّوْلَةِ وَالسَّخَاءُ عِنْدَ الْقَلَّةِ وَالْعَطِيَّةُ بَغَيْرِ مَنَّةٍ»^{۲۹}

عفو در وقت قدرت، فروتنی در زمان دولت، سخا به هنگام فقر و ناداری و عطای بی منت است.

به هر حال هدف از آیین جوانمردی و پیشه عیاری، کسب همه فضیلت‌های اخلاقی است و در رأس این فضیلت‌ها، عفت و شجاعت و حکمت و عدالت قرار دارد. کمال‌الدین عبد الرزاق می گوید: «حاصل آن به انصاف به جمیع فضایل اخلاق آید چه فضایل به يك بار در چهار جنس منحصرند: عفت و شجاعت و حکمت و عدالت و اصول هشتگانه هر دو خصلت از جنسی از این چهار گانه اند:

نبود الا به انواع اطعمه و اغذیه، و هیچ طعام به صلاح نیابد و خوش طعم و گوارا نگردد الا به نمک.

و اخلاق بعد از استعداد مستفاد نبود الا از کاملی که طریق متابعت رسول درست دارد، چه او برای آن مبعوث است چنانکه فرمود:

بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ^{۱۷} وَحَقَّ جَلٌّ وَعَلَادِرٌ وَصَفَّ أَوْ كَفَّتَهُ: أَنْكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ^{۱۸} تو بر خوبی بزرگواری^{۱۹}

و اما شلوار پوشانیدن اشارت است به فضیلت عفاف و میان بستن اشارت است به فضیلت شجاعت و صورت قیام نمودن به خدمت.^{۲۰}

مبادی و مبانی جوانمردی

در آیین جوانمردی و سیره جوانمردان، گام اول، تزکیه و پاکی دل می باشد.

«مبادی آن اسباب، تزکیه نفس و تصفیه دل تواند بود»^{۲۱}.

تزکیه نفس یعنی دل بستن به خوبیها و دور گشتن از بدیها، دل را به نور معرفت روشن داشتن و چشم را از غیر خدا فرو بستن. بدین خاطر است که خداوند بزرگ تزکیه را بر همه چیز مقدم فرموده است.

يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ^{۲۲} مولانا جلال‌الدین بلخی، در مثنوی معنوی، اهل صیقل و تزکیه را، صاحبان علم الیقین و رستگاران از بو و رنگ می داند:

«اهل صیقل رسته اند از بو و رنگ

هر دو می بینند خـوبی بی درنگ

نقش و قشـر علم را بگذاشتند

رایت علم الیقین افراشتند

رفت فکر و روشنایی یافتند

نحرو و بحر آشنایی یافتند»^{۲۳}

(مولوی، ۱۳۸۲)

و کمال‌الدین عبد الرزاق نیز حدیثی شنیدنی از این نکته دارد و تزکیه را چنین تعریف می نماید:

«... آداب جمیله و اعمال صالحه و عادات ستوده و شمایل بسندیده و نیات صادق و افکار صائبه و آراء صحیح و افعال حمیده و دواعی^{۲۴} خیرات و شعف بر جوهر و ابواب حسنات و هر چه مردم را از رذایل و ذمائم بیهیزاند و از افعال سیاع و بهایم دور گرداند»^{۲۵}

توبه و سخا از باب عفت

تواضع و امن از باب شجاعت

صدق و هدایت از باب حکمت

وفا و نصیحت از باب عدالت^{۳۰}

کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی، پس از ذکر مقدمه،

بابهای دهگانه (فتوت) را برمی‌شمارد:

باب اول در توبه، باب دوم در سخا، باب سوم در

تواضع، باب چهارم در امن، باب پنجم در صدق، باب ششم

در هدایت، باب هفتم در نصیحت، باب هشتم در وفا، باب

نهم در آفات فتوت و قواعد مروت، باب دهم در فرق میان

فتی و متفتی و مدعی.

باب اول در توبه

«توبه» بازگشت از بدیها به سوی خوبیهاست. در

انجیل متی از قول یحییای نبی آمده است که:

«وقت تمام شد، توبه کنید، ملکوت خدا نزدیک

است».

در آیه ۸ سوره تحریم خداوند متعال می‌فرماید: «یا

ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحاً»، ای ایمان

آوردگان، به سوی خدا برگردید و توبه کنید، توبه‌ای

بی بازگشت.

ملا عبدالرزاق کاشانی در ذکر ویژگیها و خصائص

جوانمردان، توبه را باب اول شمرده است. وی توبه را

اصل و اساس در باب عفت می‌داند و مبدأ و فاتحه احسان

و مروت می‌خواند، اما در این راه نباید گرفتار زیاده‌روی و

یا کم‌روی شد، چرا که افراط حرص و شره را در پی دارد

که صفت درندگان و حیوانهاست و تفریط جمود و

خمود را به دنبال می‌آورد که صفت جامدات می‌باشد.

میان‌روی پیشه انسان متعادل است و جوانمرد زمانی که

عزم توبه دارد، اندیشه برگشت به گذشته را هرگز به ذهن

خود راه نمی‌دهد:

«... صاحب فتوت کس تواند بود که چون نیت

رجوع از چیزی جزم کرد و روی دل را از آن بگردانید،

هرگز با آن معاودت ننماید و خاطر امکان عود او را در دل

نگذارد».

«توبه» با شکیبایی و صبر همراه است. «از ضرورتها

و لازمه‌های فتوت عزم مردانه و قوت و صبر بر امور و

ثبات است، و توبه نصوح مستلزم صبر از لذات و

مشتهیاتی^{۳۱} که از آن اعراض کرده باشد»^{۳۲}

مولا علی (ع) می‌فرماید:

انسی رأیت و فی الايام تجسربه

للصبر عاقبه محموده الاثر^{۳۳}

و از رسول گرانقدر اسلام هم نقل شده است که:

من تأتی اصاب او کاد و من عجل اخطاء او کاد^{۳۴}

از دو خصلت توبه و صبر حسن سمت و ورع در

نفس پیدا می‌گردد. «حسن سمت، محبت اموری است

که موجب کمال نفس و علو قدر بود»^{۳۵}.

ورع یا پرهیزگاری دوری از گناهان و زشتیها و

همراهی با نیکوییهاست به قول عارف ما:

ورع «اجتناب از امور قبیح و ملازمت اعمال جمیل»

است.^{۳۶}

هنگامی که ورع و پرهیزگاری ملکه و وجود آدمی

گشت، در کسب روزی و به دست آوردن مال نیز

میان‌روی را پیش می‌گیرد و قناعت را پاس می‌دارد.

«قناعت، تساهلی است در اسباب معاش و اقتصاد از

آن بر قدر کفاف و تجمل، استغنا نمودن و احتیاج

پوشانیدن و اظهار فاقه ناکردن چه کفاف حدی معین است

در تحصیل معاش که چون از آن بگذرد، نهایت ندارد^{۳۷} و

آنگاه حرص مستولی گردد و ورع باطل کند.»^{۳۸}

قناعت قرین نظم و برنامهریزی است.

«در قناعت از انتظام ناگزیر بود، و آن تقدیر امور و

ترتیب اسباب است به حسب مصالح» مولا علی فرموده

است: «كُنْ مُقْتَدِرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتَرًّا»^{۳۹} خرج به اندازه کن،

اما تنگ باز مگیر.

هفت قرن بعد، این جمله در شعر شیخ شیراز،

سعدی سعید، طنینی دلنشین یافته است:

«چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن

که می‌خوانند ملاحان سرودی

اگر باران به کوهستان نیارد

به سالی دجله گردد خشک رودی»

سرانجام قناعت، آزادگی است و چشم از غیر خدا

فرو بستن، خود بسنده بودن و به خود اتکاء داشتن.

«نهایت قناعت، حریت باشد» و آن اکتساب مال است

بی‌مهانت و مذلت و انفاق آن در مصارف جمیل بی‌ریا و

منت.^{۴۰}

آزادگی و حریت «سرمایه فتوت و عنوان مروت

است».

باب دوم در سخا

«سخا، افادت چیزی است که باید داد کسی را که شاید بر وجهی که باید داد، بی زحمت منتی یا توقع غرض و عوضی و گر همه ثنا و مدح باشد. لَجَاهِلٌ سَخِيٌّ أَحَبُّ أَلِيٍّ مِنْ عَابِدٍ بِخَيْلٍ^{۴۱} جاهل بخشنده را بیشتر دوست دارم تا عابدی که از دیگران دریغ می‌ورزد. سخاوتمندی مرتبه‌هایی دارد، کمترین درجه سخا، مسامحت است. «... و آن ترك حق مالی بود که ترك آن لازم نباشد بر سبیل تبرع»^{۴۲}

مرتبه دوم سماحت است و سماحت «بذل چیزی است که دادن آن واجب نباشد»^{۴۳} در مرحله بعد، «مؤاسات» قرار دارد، یعنی: «بذل مال در معاونت یاران و دوستان و شرکت دادن ایشان در هر چه بدو مخصوص بود»^{۴۴} دیگر «گرم» است و گرم «انفاق مال به سهولت و طیب نفس در امور عظام و مقاصد عالی»^{۴۵} «بذل» نیز درجه دیگری از سخاوت است. که سرور نفس به عطاء مال است.^{۴۶} اما بالاترین درجه و مرتبه سخا، بذل مال، با وجود احتیاج بدان است که اشرف این خصال و اعز این انواع می‌باشد. خداوند متعال در قرآن کریم از ایشارگران بدین گونه یاد می‌کند:

يُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ وَكُلُوا مِنْ بَهِيمِ خِصَاصِهِ^{۴۷} مهمان را بر خود می‌گزینند، هر چند که به طعام آرزومند و نیازمندند. وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَيَّ حَبِيبَهُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا^{۴۸} اسیراً

چنین است آیین مسروران دین کسی کاو زیزدان بود بر یقین

باب سوم در تواضع

تواضع و فروتنی، مرتبه‌ای از مراتب شجاعت است و آن «مطیع گردانیدن قوت غضبی» است.^{۴۹} کمال اعتدال قوت تواضع است، اگر این نیرو به افراط بینجامد، کبر و عجب و حقد و تهور را به بار می‌آورد و اگر به تفریط بگراید، جبن و خوف و سستی ارمغان آن است.^{۵۰}

فروتنی زمانی ارزش بیشتری پیدا می‌کند که انسان آنرا در نهایت قدرت و مکنت انجام دهد و گرنه به قول شاعر:

تواضع ز گگردن فـرازان نکوست
گدا گر تواضع کند خـوی اوست

به همین نسبت نرم‌خویی و رفق و مدارا و تانی نیز صفات پسندیده‌ای هستند که نتیجه تواضع گردن‌فرازان نیکو خصال است، این مضمون در شعری که به «جوانمرد پوریای ولی» نسبت داده شده است به خوبی نمایان می‌گردد:

«گر بر سر نفس خود امیری مردی؟
گر بر دگران خورده‌نگیری مردی
مردی نبود فتاده‌را پای زدن
گر دست فتاده‌ای بگیری مردی»

(پوریای ولی، ۱۳۵۲)

باب چهارم در امن

جوانمردی که آراسته به صفات پرهیز و بخشش و فروتنی شده است به صفت امن موصوف می‌شود. اَمْنٌ ثَقْتُ وَ طُمَأْنِينَتُ نَفْسٍ اسْت. ^{۵۱} و این بدان معنی است که: «در مخاوف و مصائب جزع نکند، در وقایع و مهالك بددل نگردد.» ^{۵۲} اَوْلٰئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ ^{۵۳}

باب پنجم در صدق

راستگویی و صداقت از ویژگیهای بارز جوانمردان و فتیان است.

صدق مبنی و اساس حکمت است، کمال‌الدین عبدالرزاق گفته است:

«چنان باید کرد تا درست‌گفتاری و درست‌کرداری ملکه گردد»^{۵۴}

صدق دو بُعد دارد: صدق در نیت و صدق در کردار. پوینده راه و جوینده طریق، در دل و جان بایستی تنها خدارا در نظر داشته باشد.

«استقامت قصد است، توجه به جناب او تعالی، به هر کار که در آن شروع کند.» فَاَسْتَقِمْوْا لِيَهٗ ^{۵۵}

به همین قیاس، کذب و دروغ‌گویی آفت جوانمردی است و در آیین رادمردان گناهی بالاتر از دروغ‌گویی وجود ندارد. دروغ را «حیض الرجال»^{۵۶} خوانند و هیچ

نمی‌دهد، بلکه روز به روز بر شمار آنان می‌افزاید. بد کسی دان کسه دوست کم دارد زو بتـر چون گـرفت بگذارد^{۶۴}

باب هشتم در وفا

صاحب تحفه الاخوان می‌گوید: «وفا، نهایت اقدام فتوت است و غایت کمال قوت فطرت»^{۶۵}

وفاداری، بر سر پیمان بودن و عهد را به جای آوردن از ویژگیهای مردی و مردانگی است و جوانمردان، بیش از هر چیز با این صفت شناخته می‌شوند، تکیه کلامهایی مانند:

حق دوستی و رفاقت، حق نان و نمک، حق سلام و علیک، که هنوز هم در زبان گفت و شنود عارف و عامی جای دارد، باز مانده‌ای از آن سنت نیک و یادآوری رادمردیها و پهلوان منشی دلیر مردان این مرز و بوم است. عارف ما در این باب نمونه‌ها و نقل و قولهای بسیار نقل می‌کند و از کتاب خدا نشانه‌ها می‌آورد: ابراهیم الذی وفی^{۶۶}

در مدح علی (ع) نیز نازل شده است که: یوفون بالندر^{۶۷}

و از کسانی می‌گوید که پیمان نگهدار و عهدناشکن هستند: اولو الالباب الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون الميثاق^{۶۸}

وفای به عهد از ویژگیهای ایمان آورندگان است. یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود^{۶۹} و رسول اکرم (ص) نیز دینداری را در وفای به عهد شمرده است.

«لادین لمن لا عهد له»^{۷۰}

دین ندارد، آنکس که پایبند به عهدش نمی‌باشد. جوانمردان و عیاران بویژه بر پایبندی بر عهد و پیمان تکیه داشتند و می‌دانیم که یکی از صفتهای ایزد مهر در ایران باستان نیز، نگه داشتن پیمان بوده است. در این باره در «مهریشت» آمده است: «عهد و پیمان با دشمن را می‌باید پاس داشت، تا زمانی که دشمن عهد را نشکسته باشد، بایستی بر سر پیمان بود، مهر ایزد هیچگاه پیمان شکنی را بر نمی‌تابد.» (مهریشت، بند ۲)، «سیاوش» پهلوان اسطوره‌ای ایران زمین نیز که از الگوهای جوانمردان است، تا پایان بر سر پیمان خود با دشمن اهریمنی ایران ماند.

عیب و ناجوانمردی بدتر از دروغ نیست.^{۵۷} بعد دیگر صدق، صدق در فعل است و آن این است که «حقوق هر صاحب حقی بر او موفی دارند و از انواع خیانت و جنایت و هر چه شرعاً یا عرفاً مکروه بود، احتراز واجب شمارند»^{۵۸}

صداقت در کردار، در عمل انسان پیرو طریق فتیان خود را آشکار می‌سازد، کردار و گفتار و پندار جوانمردان یکی است.

باب ششم در هدایت

جوانمرد و پیرو آیین فتیان، هنگامی که در طریق رادمردی گام برداشت، قدم در راه هدایت می‌نهد و با چشم دل و گوش جان آنچه نادیدنی و ناشنیدنی است می‌بیند و می‌شنود.

باری، هدایت «عبارت است از افتتاح عین بصیرت به مدد توفیق و اکتمال آن به نور تایید تا مطلوب را عیان مشاهده کنند»^{۵۹} و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا^{۶۰} ملا عبدالرزاق، هدایت را در شناخت حق تعالی و پیروی از احکام او می‌داند:

«... هدایت، راه یافتن به معرفت حق جل و علا، تصدیق به وجود او و علم توحید و اخلاص و معرفت صفات و افعال او و معرفت انبیاء و اولیاء و خواص و اصفیاء است»^{۶۱}

«و اهتداء به احکام الهی و تمییز میان واجبات و مندوبات و مباحثات و مکروهات و محظورات»^{۶۲}

باب هفتم در نصیحت

خیرخواهی و مردم‌را به کار نیک فراخواندن از آداب جوانمردان و فتیان است.

مبدأ ظهور نور عدالت و مبنی و اساس صداقت، نصیحت است.

«نصیحت نیکخواهی خلق خدا باشد و تنبیه ایشان بر طریق بر و صلاح و ترغیب ایشان در خیرات دنیا و عقبی»^{۶۳} نصیحتگو می‌بایست ناصح انسانها در طریق و نیکی و اخوت، تعاون و تودد و انصاف و مکانات «مقابله احسان به مثل یا زیادت» باشد.

جوانمرد همواره در پی کسب رضای خالق، به دلجویی از خلق می‌پردازد و با مردم در رفق و مدارا و دوستی می‌کوشد. رادمرد، دوستانش را از دست

باب نهم، آفات فتوت و قوادح مروت

در باب نهم کتاب تحفه الاخوان، آفتهای راه جوانمردان و طریق فتیان گوشزد می شود. بدترین بلاها و سخت ترین سدهای راه مروت، «عجب و کبر» است.

خودبینی و خودپسندی بلایی است که جوانمرد را به دره هولناک «منیت» سوق می دهد و سرانجام او را به ورطه نابودی می کشاند، پرتو نوع دوستی و عشق به نیکی و همدلی و همکاری در ذهن و دلش خاموش می کند و آسایش و آرامش درونش را برهم می زند. جوانمرد، اگر به عجب و کبر موصوف شود، فضیلت عین ردیلت گردد و فطرت را از بلوغ غایت کمال منع می کند و به جمال و کمال خویش مغرور گردد و صاحب خود را به حسابان فضیلت بفرید. ^{۷۱}

لَوْلَمْ تَذَنْبُوا لَخَشِيتُ عَلَيْكُمْ

ما هُوَ اَشَدُّ مِنَ الذَّنْبِ الْعُجْبُ، الْعُجْبُ ^{۷۲}

باز فرمود: «مَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ»، عجب و خودبینی، در تضاد با همدلی و همراهی است. و اگر پایه همدلی استوار نباشد از جوانمردی نمی توان سخن گفت. «چون قاعده و مروت خراب شد، بنیان فتوت ساقط گشت» ^{۷۳}

و باید دانست که: گام اول در فتوت پای بر خود نهادن است.

از دیگر آفات فتوت، تذبذب و اسراف است که ضد قناعت می باشد.

اسراف کاران و تذبذب کنندگان از مقام فتوت دور می افتند. «انَّ الْمُبْتَدِرِينَ كَانُوا الْاِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» ^{۷۴}

و از جمله آفات جوانمردی مفاخرت و مباهاتی است که به دعوی نزدیک باشد. در حدیث است که: كُلُّ مُدَّعٍ كَذَّابٌ ^{۷۵} و به قول سعدی:

چو خود را از نیکان شمردی بدی
نمی گنجد اندر خدایی خودی
اگر مردی، از مردی خود مگوی
نه هر شهسواری به در برد گوی
پیاز آمد آن بی هنر جمله پوست
که پنداشت چون پسته مغزی در اوست ^{۷۶}

(سعدی، ۱۳۶۲)

باب دهم در فرق میان فتی و متفتی و مدعی

«فتی، جوانمرد است و جوانمرد شخصی بود در فضایل خلقی کامل و از دنیا و رذایل نفسانی مجتنب» ^{۷۷} «متفتی، طالب فتوت باشد و در تحصیل آن سعی و خصال آن را مراعی در طریق فضایل پویان و مقاصد شریف را جویان، غایات آنرا مشتاق و نگران در مضایق آن به تکلیف گذران» ^{۷۸}

«مدعی، شخصی بود خود را از جوانمردان بیاراسته و به حلیت فتیان متحلی گشته، نه سیرت ایشان گرفته و نه در طریق ایشان قدمی رفته، گاه اموال بسیار بذل کند نه از روی سخاوت و گاه مرتکب اخطار و احوال شود، نه از سر شجاعت بل جهت تقدم بر اخوان... در آشکارا بر خلاف نهان رود و ظاهرش منافی باطن بود، احوالش در جبن و تهور مختلف و عاداتش میان نجل و اسراف متردد» ^{۷۹}

خاتمه کتاب شریف «تحفه الاخوان فی خصائص الفتیان» با سه فصل سرانجام می یابد. در فصل اول طریق کسب فتوت و راه یافتن به جرگه جوانمردان نشان داده می شود.

در طریق کسب فتوت

هر کس در دل آرزوی پیوستن به سلك جوانمردان را داشته باشد، راه رسیدن به ایشان را می یابد. آرزوی نیکخواهی و جوانمردی بر خاسته از فطرت پاک و بی آرایش جوینده راه است.

«... هر که را خاطر فتوت بر دل گذر یابد و داعیه سلوک این طریقت از باطن منبعث گردد، بشارت باد به سلامت فطرت و صلاحیت ولایت، چه، صحت و قوت ارادت علامت استعداد و قابلیت باشد.»

خواجه عارفان، شیخ عبداللّه انصاری می گوید: «اگر نخواستی داد، ندادی خواست»

چه صدق طلب، امارت و جدان است که گفته اند:

«الْمَطْلَبُ وَالْوَجْدَانُ تَوْأَمَانٌ» ^{۸۰}

یعنی خواستن توانستن است.

خصائص اصحاب فتوت و سیر و طریق ایشان.

فصل دوم از خاتمه کتاب، تأکید بر ویژگیهای پیروان راه جوانمردی است.

در اینجا باز هم بر «وفا» و «صدق عهد و وعد»^{۸۱} انگشت نهاده شده است.

مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ^{۸۲}
در مورد اسماعیل (ع) نیز خداوند می فرماید: «أَنْتَ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»^{۸۳}

راز دانی و رازداری و کتمان سر نیز از ویژگیهای جوانمردان و گروندگان به آیین ایزدی است و در این راه از جانبازی هم ابایی ندارند.

«از خصایص ایشان» مبالغت است در حفظ اسرار و کتم آن از اغیار تا اگر یکی را به شمشیر تهدید کنند یا به آتش تعذیب نمایند، جز کتمان از او نیابند»^{۸۴}
چنین است که رادمردان سر می دهند ولی سر نمی دهند.

مقتدای فتیان و مولای جوانمردان علی (ع) فرموده است: «صُدُّوا الْأَحْرَارُ قُبُورِ الْأَسْرَارِ»
سینه آزادگان، گورستان رازهاست.
شاعری عرب در باب رازدانی آزاد جوانمردان خوش سروده است که:

لِكُلِّ أَمْرٍ شَغْبٌ مِّنَ الْقَلْبِ فَارْعُ
وَمَوْضِعٌ نَّجْوَى لَا يُرَامُ إِطْلَاعُهَا
در دل هر کس جایگاهی است که گنجینه رازهاست
و دیگران را بدان راهی نیست.

ویژگی دیگر «تکرم» می باشد که ملاعبدالرزاق با ریزبینی تمام آنرا در قالب واژه‌ها به تعریف در آورده است:

«بزرگی نمودن از دنیا و خسایس و رعایت حرمت و حشمت به احترام از مواقع تهمت و شبهت، جهت صیانت عرض و آب روی»^{۸۵}

یعنی جوانمرد بایستی کردارش چنان باشد که با شأن وی برابری کند، از موضوع تهمت پرهیزد و رفتار نیکش جلوه‌گری نماید.

دیگر از خصوصیت‌های فتیان، «سعه صدر» ایشان است.

رفتار جوانمرد در همه حال با تعادل همراه است، تندی و نرمخویی را به موضع ظاهر می سازد و چهره گشاده در برابر دیگران دارد. این خصوصیت او را شایسته راهبری دیگران می سازد که گفته‌اند:

«أَلَّهُ الرَّيَّاسَةَ سَعَةُ الصِّدْرِ»، ابزار ریاست سعه صدر

است^{۸۶}

این ویژگی جوانمرد در برخورد او با دشمنان و دوستان جلوه می کند.

«عزت و غلظت است با دشمنان و بدنفسان و متمدان و رفق و مدارا با دوستان و مسکینان و فرودستان» و اگر بر دشمنان نیز بیخشايد نيك تر است.

به قول خواجه شیراز، اینان آسایش دو گیتی را به دست آورده‌اند.

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا بخش سوم خاتمه کتاب و بخش پایانی آن در بزرگداشت خدمت و ضیافت است.

جوانمردان دست و سینه‌ای باز و سفره‌ای گشاده دارند و خدمت به خلق را کسر شأن خود نمی دانند.

«از لوازم فتوت، ملازمت خدمت و مواظبت بر سنت ضیافت است» که دنیا به مانند کاروانسرای است که خلق خدا مهمانان آن و جوانمردان مهمانداران آنند.

اگر چنین شود جوانمردان مسافران بهشتند که امام صادق (ع) فرمود:

بهشتیان را چهار نشانه است:

- دل مهربان
- چهره گشاده
- دست باز
- زبان نرم و ملایم

پی‌نوشتها:

۱. میتانی: پادشاهی هند و آریایی در بین‌النهرین، نیمه دوم هزاره دوم قبل از میلاد.

۲. خانقاه

۳. نفحات الانس، ص ۴۲۸

۴. وفات: ۶۹۹ هجری قمری

۵. وفات: رمضان ۷۱۶ هجری قمری

۶. ۵۲۹-۶۳۲ هجری قمری

۷. «تحفه الخوان فی خصایص الفتیان»، ص ۲۳۳

۸. همانجا، ص ۲۲۴

۹. همانجا

۱۰. همانجا

۱۱. همانجا، ص ۲۲۶

۱۲. همانجا، ص ۲۳۰

۱۳. این طریقت (راه و روش) است.

۱۴. این حقیقت است.
۱۵. تورفیق من هستی و من رفیق جبرئیل هستم و جبرئیل رفیق خداست.
۱۶. تحفه الاخوان، صص ۳۲-۲۳۱
۱۷. برانگیخته شدم تا اخلاق نیکو را به کمال برسانم
۱۸. سوره قلم، آیه ۴
۱۹. تحفه الاخوان و خصائص الفتیان، ص ۲۳۲
۲۰. همانجا، ص ۲۳۲
۲۱. همانجا
۲۲. سوره جمعه، آیه ۱
۲۳. مولانا، مثنوی معنوی، دفتر یکم، بیت‌های ۹۳-۳۴۹۲
۲۴. جمع داعیه، انگیزه
۲۵. تحفه الاخوان فی خصائص الفتیان، ص ۲۳۳
۲۶. همانجا
۲۷. همانجا
۲۸. همانجا، ص ۲۳۴
۲۹. همانجا
۳۰. همانجا، صص ۲۳۴-۲۳۵
۳۱. مشتبهات، امیال، آرزوها
۳۲. تحفه الاخوان، ص ۲۳۷
۳۳. تحفه الاخوان، ص ۲۳۷
۳۴. همانجا
۳۵. همانجا
۳۶. همانجا، ص ۲۳۷
۳۷. همانجا، ص ۲۳۸
۳۸. همانجا
۳۹. همانجا
۴۰. همانجا
۴۱. همانجا، ص ۲۴۰، حدیثی است از رسول اکرم (ص)
۴۲. همانجا
۴۳. همانجا، صص ۴۴-۲۴۰
۴۴. همانجا، صص ۴۴-۲۴۰
۴۵. همانجا، صص ۴۴-۲۴۰
۴۶. همانجا، صص ۴۴-۲۴۰
۴۷. سوره حشر، آیه ۹
۴۸. سوره دهر، آیه ۸
۴۹. تحفه الاخوان، ص ۲۴۴
۵۰. همانجا
۵۱. همانجا، ص ۲۴۹
۵۲. همانجا
۵۳. آیه ۸۲، سوره انعام
۵۴. تحفه الاخوان، ص ۲۵۱
۵۵. آیه ۶، سوره فصلت
۵۶. دروغ و افترا و سخن چینی و غیبت و کلام بی فایده
۵۷. تحفه الاخوان، ص ۲۵۱
۵۸. تحفه الاخوان، ص ۲۵۱
۵۹. تحفه الاخوان، ص ۲۵۱
۶۰. سوره عنکبوت، آیه ۶۹
۶۱. تحفه الاخوان، ص ۲۵۴
۶۲. همانجا، ص ۲۵۵
۶۳. همانجا، ص ۲۵۵
۶۴. حدیقه الحقیقه، ص ۴۸۸، ص ۱۵
۶۵. تحفه الاخوان، ص ۲۶۲
۶۶. سوره النجم، آیه ۳۷
۶۷. سوره دهر، آیه ۷
۶۸. سوره رعد، آیه ۹
۶۹. سوره ماعده، آیه ۱
۷۰. تحفه الاخوان، ص ۲۶۴
۷۱. تحفه الاخوان، ص ۲۶۵
۷۲. تحفه الاخوان، ص ۲۶۶
۷۳. همانجا، ص ۲۶۷
۷۴. سوره اسری، آیه ۲۷
۷۵. تحفه الاخوان، ص ۲۶۶
۷۶. سعدی، بوستان
۷۷. تحفه الاخوان، ص ۲۶۹
۷۸. همانجا
۷۹. همانجا، ص ۲۷۳
۸۰. همانجا، ص ۲۷۳
۸۱. همانجا، ص ۲۷۵
۸۲. سوره احزاب، آیه ۲۳
۸۳. سوره مریم، آیه ۱۹
۸۴. تحفه الاخوان، ص ۲۷۵
۸۵. تحفه الاخوان، ص ۲۷۶
۸۶. منسوب به حضرت علی (ع)

کتابنامه:

- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود، رساله فتوتیه از نفایس الفنون فی عرایس العیون، در سایل جوانمردان مشتمل بر هفت فتوت نامه، به کوشش مرتضی صراف، تهران، انجمن ایرانشناسی فرانسه و انتشارات معین، ۱۳۷۰.
- ابن الاثیر، عزالدین علی، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت، عباس خلیلی و علی هاشمی حائری،

- تهران، ۱۳۸۷.
- سهروردی، شهاب‌الدین، فتوت نامه.
 - عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، دیوان عطار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
 - عنصرالمعالی، کی کاوس ابن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر، قابوس نامه، به کوشش غلامعلی مستعلی، تهران: ۱۳۸۰.
 - قرآن کریم، ترجمه الهی قمشاهی، تهران: پیام آزادی، ۱۳۷۹.
 - کرین، هانری، آیین جوانمردی، ترجمه احسان نراقی، تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ۱۳۶۳.
 - کاشفی سبزواری، مولانا حسین، فتوت نامه سلطانی، به اهتمام محمد جعفر محبوب، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
 - ماسینیون، لویی، مصایب حلاج، ترجمه سید ضیاءالدین دهشمیری، تهران: بنیاد علوم اسلامی، تابستان ۱۳۶۲.
 - محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ۲ مجلد، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۱.
 - معین، محمد، «فرهنگ معین»، جلد پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
 - ملک الشعرا بهار، محمد تقی، سبک شناسی، تهران: کتابهای پرستو، ۲۵۳۵.
 - منشی، ابوالمعالی نصرالله، کلیده و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی تهرانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
 - مولوی بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد، مثنوی مولوی، به تصحیح ر.آ. نیکلسون، تهران: نشر هرمس، ۱۳۸۲.
 - میرخواند، غیاث‌الدین، حبیب‌السیر، مجموعه ۴ جلدی، خیام، بی تا.
 - نائل خانلری، پرویز، شهر سمک (مجلد ششم از سمک عیار)، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۴.
 - ویدن گرن، فئودالیسم در ایران باستان، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۸.
 - یستا، گزارش ابراهیم پور داوود، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.
 - Widengren Geo, 1969, Der Feudalism im alten Iran, Köln und Opladen.
 - ۱۰ مجلد، تهران، شرکت مطبوعات علی اکبر علمی، ۱۳۵۱.
 - ارجانی، فرامرز بن خداداد، سمک عیار، به تصحیح پرویز نائل خانلری، ۵ مجلد، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۳.
 - اشتری تفرشی، عزت‌الله، نهضت عیاران، تهران: آوای نور، بی تا.
 - افشاری، مهران، فتوت نامه‌ها و رسائل خاکساریه (سی رساله)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
 - انصاری هروی، ابواسمعیل عبدالله، طبقات الصوفیه، به تصحیح محمد سرور مولایی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲.
 - انصاف‌پور، غلامرضا، تاریخ ورزش زورخانه، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، مرکز مردم‌شناسی، ۱۳۵۳.
 - براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ج ۱، ترجمه و تعلیق علی پاشا صالح، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۵.
 - بندش، گزارنده مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹.
 - بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: توس، ۱۳۶۲.
 - بهار، مهرداد، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران: توس، ۱۳۶۳.
 - پوریای ولی، مجموعه رباعیات، تهران: انتشارات سنایی، ۱۳۵۲.
 - جامی، عبدالرحمان، نفحات الانس، تصحیح محمود عبادی، انتشارات مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۰.
 - حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی، دیوان، به تصحیح حسین الهی قمشاهی، تهران: انجمن خوشنویسان و انتشارات سروش، ۱۳۶۷.
 - حاکمی، اسماعیل، آیین فتوت، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
 - حامی، احمد، بغ مهر، تهران: بی جا، (۲۵۳۵) ۱۳۵۵.
 - زرکوب، نجم‌الدین، فتوت نامه، رسایل جوانمردان مشتمل بر هفت فتوت نامه، به کوشش مرتضی صراف، تهران، انجمن ایران‌شناسی فرانسه و انتشارات معین، ۱۳۷۰.
 - سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، بوستان، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱.
 - سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، بوستان، به اهتمام محمد علی فروغی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
 - سنایی، مجدود بن آدم، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران: چاپ انتشارات